

## شہید مسعود مؤذنی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشہر

|                 |             |
|-----------------|-------------|
| محمد            | نام پدر     |
| ۱۳۵۲/۰۱/۰۱      | تاریخ تولد  |
| بوشهر - دشتستان | محل تولد    |
| ۱۳۷۵/۰۳/۲۴      | تاریخ شهادت |
| زاهدان          | محل شهادت   |
| رزمنده          | مسئولیت     |
| کادر هوایی ارتش | نوع عضویت   |
| کادر هوایی ارتش | شغل         |
| دوره دبیرستان   | تحصیلات     |
| دهقاید          | مدفن        |

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

شهید دلاور مسعود موذنی در سال ۱۳۵۲ در خانواده ای مذهبی و پایبند به مکتب و شریعت مقدس اسلام در روستای دهقاید چشم به جهان گشود. پدر که پرورش یافته مکتب تعالی بخش اسلام بود، برای تربیت عصاره وجودش که اولین فرزند خانواده بود کمر همت بست. همان کودکی طریقه پاک زیستن و مقید به اجرای دستورات دینی و اسلامی را به وی بیاموخت تا آنکه که واجد شرایط تعلیم شد. دوره پنج سال ابتدایی را در دبستان شهید بهشتی دهقاید با موفقیت پشت سر گذاشت. به نوجوانی که رسید همچون شقایق های سرمست صحرائی و نیلوفرهای وحشی شکوفا شد. مسعود که قلبی پاک و مهربان داشت با طراوت جوانیش چنان جذابیتی در خلق و خوی و چهره معصومانه اش نمایان گشت که نه تنها خانواده را بلکه هر ناآشنایی که یک بار با او دیدار می کرد مجذوبش می شد. ۱۳ ساله بود که دوره راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. با آن که در عنفوان جوانی و شیدایی بود. اما همواره در حق خانواده و برادر و خواهر کوچکتر از خود احساس مسئولیت می کرد و هم پای پدر که گوران حوادث او را در هم، در نور دیده بود. از آن جا که خون جوشنده ای را که از پدر در رگ ها داشت. لذا در مهرماه ۱۳۷۱ به خیل سربازان نیروی هوایی پیوست و به دوره آموزشی درجه داری روانه گردید. مدت ۲ سال و ۴ ماه دوره آموزش رسته تدارکات را با موفقیت پشت سر گذاشت و در تاریخ ۱۳۷۳/۹/۱۵ به اخذ درجه نائل می گردد. و خدمت رسمی و صادقانه خود را در تاریخ ۱۳۷۳/۱۱/۱۱ در پایگاه هوایی شیراز شروع می کند. در اوایل سال ۱۳۷۵ جهت حراست از میهن اسلامی به زاهدان مأموریت داده می شود. هم زمان با تاسوعا و عاشورای حسینی مأموریتش به اتمام می رسد و مشتاقانه جهت شرکت در مراسم عزاداری سالار شهیدان به محل بر می گردد. و در پایان مرخصی به جهت درسی که در این مدت کوتاه از سالار شهیدان فرا گرفته بود، بلافاصله با رسیدن محل خدمت مشتاقانه تقاضای مجدد مأموریت افتخاری جهت مقابله با ضد عاشوراییان می کند. با آن که با مخالفت روبرو می شود ولی هیچ عامل باز دارنده ای نمی تواند سر راه او واقع شود. عاشقانه می رود تا درسی را که از عاشورای حسینی فرا گرفته و جوششی را که در خونش افتاده در میدان عمل به نمایش بگذارد که «لم تقولون ما لا تفعلون» شبانگاه پنج شنبه مورخه ۱۳۷۵/۲/۲۴ آن گاه که خفاشان شب پرست جهت رسیدن به اهداف خود بال گشوده و فضایی ظلمانی ایجاد کردند، این کبوتر سفید میل به پرواز دارد. اشرار ضد دین که برای استفاده های خائنانه از ماشین های نظامی نهایت استفاده را می کنند. مسیر را بر سفیدان نور بسته و بر آن ها حمله ور می شوند. این سرباز دلیر اسلام بدون داشتن هیچ اسلحه ای آن چنان از عزت و شرف و حیثیت سربازی خود دفاع می کند که ضمن ناکام گذاشتن آن دژ خیمان رو سیاه سندی دیگر بر رسوایی ضد انقلاب و افتخاری بس بزرگ بر تاریخ حماسه آفرینی ها نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران را به ثبت می رساند و با پذیرا شدن شهادت مظلومانه خویش بار دیگر فضای ملکوتی دیارمان را معطر می کند.

### رفتار و اخلاق شهید:

شهید اخلاق نیکو و رفتاری پسندیده داشت. رؤف و مهربان بود و خنده و تبسم بر لب داشت. با غیرت و شجاع بود. در عالم دوستی با دوستان وفادار و هیچ گونه چشم طمع به آنها نداشت و اگر دوست و آشنایی مورد ظلم قرار می گرفت، حتماً از آن ها دفاع می کرد و نمی گذاشت حرمت انسانی لکه دار شود.

هر کسی یک بار با او دیدار می کرد و معاشرت می نمود، شیفته ایشان می شد. روحیه ای فداکار، ایثارگر، صمیمانه و سخاوتمند داشت. غمش در دل و شادیش بر چهره اش نمایان بود.

شهید با رشادت چنان دلیرانه می جنگید که حضورش مکتب تدریس مردانگی و شهامت بود. وی به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران علاقمند و نسبت به رهبری و ولایت در اعماق وجود احساس تعهدی شدید می کرد. خوش رو و متبسم بود که این نیز نشان از خلق و خوی عاطفی و مهربان او داشت. در وفای به عهد و شجاعت نمونه بود.

شهید ره اسلام

در رسای شهید:

ای به خون خفته مادر بر خیز به تماسای چنین صحنه محشر بر خیز

لحظه ای پیش من آی ای سرو تمام قدمی چند به احسان و تفقد بخرام

بگشا لب به سخن مسعودم شرح هجران بگو ای محبوبم

خیز و بنگر که همه مشتاقان بهر دیدار تویی تاب و توان

بر سر و سینه زنان ناله کنان همه جا آمده از خرد و گلان

به تو لای تو ای نوگل من تسلیت گوی پریشان دل من

غافل از حال دل مادر زار که شده تا صف محشر دیدار

غم مترک تو یا نور بصر زده آتش به دل و جان و جگر

نوجوان مرده خبر از دل مادر دارد خبر از حال و دل عمه و خواهر دارد

آرزو بود به دل ای جان پسر ای چه آیی به سلامت ز سفر

حجله بندم و کنم دل شادت با دو صد شوق کنم دامادات

غافل از آنکه کفن جای قبا بشود خون سرت جای حنا

شیرین بادحلال که خوش رزمیدی در ره دین خدا هم چون گلی نفییدی

مایه فخر من و باب و خودی چون شهید ره اسلام شدی

## وصیت نامه

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

خداوندا! تو را به همه نعمت هایت شکر می گویم و از ذات مقدست می خواهم که توفیق بندگی و اطاعت را در همه حال عنایتیم فرمایی، تا لحظات عمر و اوقات زندگی را صرف کسب رضای تو نمایم. به عنوان سربازی در صف سربازان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و خدمتگزاری بسیجی در کنار بسیجیان. عرض می نمایم که قدر این انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری و ایثارگری های شهدا<sup>۱</sup>، رزمندگان و ایثارگران و خانواده بزرگوار آنان را بدانید و شکرگزار این نعمت بزرگ الهی باشید و با اطاعت از مقام معظم رهبری، این انقلاب به برکت خون شهدا<sup>۲</sup> بیمه می شود و دشمنان نخواهند توانست آسیبی به این مملکت برسانند. همواره در سنگر بسیج و پایگاه های مقاومت با ایمان و قامت مردانه حضور داشته باشید. مساجد را خالی نگذارید و با اقامه نماز جماعت زینت بخش مساجد باشید. از پدر و مادر و برادران و خواهران، اقوام و آشنایان امید عفو و بخشش دارم. من دلم می خواست در زمان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس به جبهه بروم که کوچک و کم سن و سال بودم و آرزو دارم با شهادت و تن خونین در راه خدا و دین خدا و حکم رهبر الهی، خدا را دیدار کنم. من هر چه دارم از خدا دارم و همه را باید به امر او و فدای راهش کنم. واجبات الهی را با اخلاص انجام دهید از محرمات الهی به شدت دوری گزینید و خدا را لحظه ای فراموش نکنید. والسلام

مسعود موذنی تاریخ: ۲۶/۱۰/۷۴

## مصاحبه

پدر شهید درباره فرزند به خون خفته اش می گوید:

مسعود برای به جبهه رفتن و جنگیدن در مقابل بعثیان عراقی علاقه شدیدی نشان می داد و در دل هوای رفتن به جبهه داشت اما از آن جا که سن و سال کمی داشت ، قانوناً مجاز به شرکت در جبهه های نبرد نبود و حتی خانواده نیز از رفتن وی به جبهه ممانعت می کردند. تا این که شهید برای رسیدن به هدف دیرینه خود با برنامه قبلی به خانه پدر بزرگش می رود تا از آن جا به جبهه اعزام گردد. پس از ثبت نام در بسیج شهرستان زرقان فارس و مخالفت آن یگان با اعزام نام برده به دلیل کم بودن سن و سالش وی سعی در تغییر شناسنامه نموده تا از این طریق زمینه را برای اعزام خود به جبهه فراهم نماید. اما روز اعزام یکی از آشنایان از سپاه پاسداران شهرستان زرقان وی را شناخته از ماجرا آگاه می شود و پس از تماس تلفنی با منزل پدر بزرگش از اعزام شهید به جبهه جلوگیری می کند . تا در سال ۱۳۷۵ به سوی خدای خویش پرکشید و به کاروان شهدای دهقاید پیوست.

شرح زندگی شهید از زبان والدینش:

آری با رفتار و گفتار فرزندم به من الهام شده بود که او به شهادت می رسد. چندین بار او را در خواب دیدم. قبل از شهادتش، امام خمینی(ره) و شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی و مقام معظم رهبری را در خواب دیدم که تابوتی بر دوش دارند و آن را در اطاق های منزلمان می گردانند و ۳ روز بعد از این خواب، خبر شهادت او را بر ایمان آوردند. پیشنهاد دارم که همه مراسم شهدا □ با شکوه برگزار گردد و راه شهدا □ و فداکاری آنان را فراموش نکنیم.



سامانہ جامع سرداران و دونهز ششمیہ استان بوئهر